

[مجموعه دوم]

رقعات خاتم المتأخرین شیخ علی حزین

علیه الرحمة و الغفران

[۴۵]

صاحب و الامقام! سلامت

شب و روز از خداوند متعال عزّ شأنه مسألت می‌نماید که احوال سامی را مقرون به عزّت و صحت و آرام و سعادات دنیا و آخرت گردانیده در مکانی که مرغوب و شایسته و راحت و آراین در آن باشد به عمر طبعی رساند و از مکارهٔ زمان در حراست و حمایت خود مصون بدارد. اله الحق آمین.

امروز جمعه بیست و یکم به وساطت گماشتهٔ سرکار حکیم الملک صاحب - سلمه الله تعالی - باز رقیمهٔ کریمه از فرط نوازش رسید. چون شکستگی خاطر از دیرینه دارد، مطالعه این فقرات خصوص احوال دید و داد بدنی اختیار جگر را خراشیده، های های گریست. بعد از دیری دلی که نمانده به تذکر بعض مراتب و سخنان خدا و رسول خدا و احوال کرام اصفیا در دارالمحن دنیا تسلیه یافت. خاطر خود پریشان نکنند و به خدا قوی دارند. المؤمن وفور عندالهاهز. اضطراب ما نقصان ماست، هر چه می‌گذرد در مدت قلیل ناپایدار است اجر و تدارک همه در پیش است. نقصان به خود نباید روا داشت و هر چه متعلق به دنیاست اعتبارش معلوم. زیاده چه دراز نفسی شود.

جواب مکتوب حاجی آقا محمد حفظه ملفوف است. اگر زحمت یکی از ملازمان نباشد به او فرستاده شود. مرد خوبی است و آشنای قدیم.

از احوالِ شوارح چه التماس شود، چنان است که معلوم سامی است - از دعا می‌دانم که فراموش نخواهند فرمود و به خدمت نواب صاحب حکیم الملک و اولاد سیّد عمادالدین خان صاحب و محمد طاهر خان و مولانا عبدالعظیم و سایر حاضران - حفظهم الله تعالی - تبلیغ سلام را متوقع است. از احوال میرزایی میرزا کوچک هیچ خبر ندارد و نوشته هم نرسید. ان شاء الله به آرام و صحت باشند. ترصد رسیدن مراسلات سامیه همیشه [69 a] دارد. ایام به سعادت و آرام مستدام باد.

[۴۶]

صاحب من!

بیشتر به خدمت مرقوم شده که بول چند قلبلی وجه در ماه همه تا انقضای نوکری طلب دارد. آن وجه را - که مبلغ سی روپیه است - اینجا به صراف داده شد. رام جی همراه همین رقیمه به خدمت خواهد رسانید. سی روپیه مقرر دارند که ملازمان حواله بول چند نموده، رسید را قلمی فرموده به رام جی مذکور سپارند که بفرستند. باقی بقای تو باد.

[۴۷]

صاحب من، جان من!

مراسلات سامیه رسید و حال تحریر - که بیستم ذی قعدة هست - حیاتی هست لیکن به جهات شتی حالت چیزی نوشتن نبود، این چند کلمه از فرط شوق - به هر نوع که بود - قلمی شد. فراموش نخواهند فرمود و ارسال بعض مسودات که نرسیده موقوف است به وقت که حق تعالی طاقت و حالتی کرامت کند. این وقت معذور است. سوال از قافیة «مَسکین» و «مُشکین» که از خدمت کرده‌اند و هم چنین از کلام دو سه عریانی چند ناشی از جهل و قلت حیای این مردم است. نمی‌دانند که غلط درین مقامات این فقیر را روا نیست. قیاس به اشتباه خود کرده‌اند. در صحت قافیة چه شبه است و چه جای تأمل و در عریانی چند نیز کجا مقام شبه است. در فارسی و عربی هر دو این نوع از آن اکثر است که حاجت بیان داشته باشد. اگر ادراک و انصاف نمی‌بود همین گفتن این فقیر حُجّت صحت می‌شد و این وقت مرا فرصت تحریر شواهد منظومه و محاورات فصحاء نیست. از آن جمله است بیتِ خواجهی کرمانی:

دوره جدید سال سوم، ضمیمه سوم، سال ۱۳۸۴

دو روزی چند اگر با ما نشیند  
خرد از بیخودی خود را نبیند  
و ازین قبیل است مصراع خواجه حافظ:

حسبِ حالی ننوشتی و شد ایامی چند  
چه ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر و همه عالم گویند که معدودی چند  
و امثال ذلک. و حق نیست که فقیر آنچه گفته‌ام برای این مردم و به امید فهم ایشان  
بگفته‌ام برای اهل آن است. زیاده [69 b] متصدعه نمی‌تواند شد.  
عرض سلام به یاران همگی متوقع است و حق تعالی شاهد است که اگر قدرت  
نوشتن می‌بود به خدمت همگی می‌نوشتم. و السلام.

[۴۸]

صاحبِ والامقام! سلامت

دیروز عصر دو مرقومه شریفه به تاریخ شب دهم و شب یازدهم فیض وصل بخشید.  
زندگانی تا هنگام تسطیر - که صبح یکشنبه شانزدهم است - باقیست تا چه باقی باشد.  
تفصیل احوال چه اظهار شود.... [دو کلمه ناخوانا] توقع ظاهری تا حال به خیر گذشته.  
الطاف الهی بی پایان است. داعی را نسبت اختلال مزاج طاقتی نیست. این نیز خواهد  
گذشت. اگر در ارسال مکاتیب مقصّر شده باشد معذور تواند بود. باز اگر در خود توانایی  
دید مصدّع می‌گردد. از رسیدن مراسلات سامیه بسیار تسلیه می‌رسد. به قدر مقدور باز  
نخواهند گرفت. نواب صاحب و همگی منسوبان ایشان و تمامی دوستان را سلام بسیار  
رسانیده توجه دریغ ندارند. به همین چند کلمه اقتصار شد. ظلکم ممدود باد.

[۴۹]

جان من!

از تنهایی و الم حرمان چه شرح دهم؟ دو طغرا مراسله سامی به صحایب قاصد در  
لاهور و یکی هم به وساطت میر ابوطالب رسیده، انیس خاطر وحشتناک گردید. از  
اظهار عارضه و عدم موافقت دوا متالم گردید و به زبان و دلی که نمانده صحبت را شامل  
است. چون مشقتهای راه دیر روزه ازدیاد علاوه مصایب و مصاعب شده، حالی باقی  
نمانده. زیاده چه نگارد. از دعا فراموش نفرمایند. اندیشه فرار ازین شهر مستوعب  
احوال است و در تحت قدرت و توان نه - لاحول ولا قوة الا بالله العظیم - دعا را به هر

نوع مسوده نموده ملفوف است. دوستان را دعا رسانیده التماس دعا خواهند فرمود و از احوال خیر مآل اطلاع خواهند بخشید.

سفارش اطفالِ سید نظام را در حضور سامی به سید عمادالدین خان صاحب حفظه نموده و سفارش پسر صدرالدین محمد خان را نیز نوشته بودم. از خاطر شریف محو [70 a] نگردد و اگر محتاج به تأکید و یادآوری باشد از کرم بعید نیست. زیاده چه نویسم که هوش نیست. ایام سعادت فرجام حسب المرام باد. بر ب العباد. شرایط نوشتن دعا اینکه با وضو و به قبله به خطِ نسخ درست نوشته حروف مفتوح العین باشد و در لوله فولادی گذاشته بر گردن مریض بندند.

چندین مرتبه هر بار چند سطری که مقدور و مجملی مختصر از آنچه توانست نگاشت، مرسل داشته. تا این وقت تحریر - که دوشنبه غره ذیحجه است - اصلاً جواب هیچ یک نرسیده باز امروز با این که ضعف دماغ و تفرقه را نهایت نیست باین چند کلمه مبادرت شد - ان شاء الله تعالی - جواب مفصل برسد جواب را به همین گماشته نبوک لال خواهند داد که در خط خود پیچد و نوشته کم عرض باشد و بر عنوان خط فارسی نمایند.

[۵۰]

صاحب من!

احوال و اوضاع صوبه‌ها و مجمع آنچه متعلق به ایشان است تحریر کردنی نیست و اسباب آن شتی به طومارها مجمل نگنجد - از این مقوله چه نویسد - الله خیر حافظ و هو ارحم الراحمین.

در باغ دهر اگر ز مکافات آگهی      منشان نهال ظلم که افغان شود بلند  
و این طایفه در هر جای جمعی کثیر مجتمع و خالی هیچ مکان ازینها نیست. از جمله در این حدود هر جا چار هزار پنج هزار و بیشتر مسکن قدیم دارند و آماده. اگر یک دو کس برای گاه‌کشی و امثال آن در کوچه و بازار آمد و رفت دارند در این اوان چنان شده‌اند که خود را حاکم ذی اقتدار تصور و والی نمایند و دیگران را اسیر خود می‌دانند. هوش از سران یاران چرا رفته؟ سلطنت را چند روز بیشتر بقا نخواهد بود و درین شبه نیست. و می‌شنوم که همگی مربی شده‌اند. مربیها خواهند دید که مربا پخته‌اند و اول خود خواهند چشید. لاحول قوة الا بالله. به هر حال موافق عقل ظاهری توقف درین

مسافت متعلقه خصوص برای کسی که نام... [یک کلمه ناخوانا] و از آن گذشته بر زبان عامه نام آشنایی افتاده [70 b] باشد، مخاطره همه چیز است لیکن اگر ممکن بود و [کذا] وسیله می‌بود، کار با حق تعالی است. هر چه خواهد اسباب منقطع است. از غریب احوال که مردم استعجاب نموده می‌گویند که به سبب بودن این عاصی است. این است که تا حال نفس این بلده و اطراف قریبه با وجود اسباب فساد قویه شدیده به خیر و عاقبت گذشته است و بعد را هم از خداوند متعال امید است و اطراف اناً فاناً در اشتداد و شور محشر برپا شده اگر به خاطر چیزی برهند برنگارند و نواب صاحب را - سلمه الله تعالی - ابلاغ سلام و اشتیاق بسیار نموده، چنان که در مکتوب سابق نوشته‌ام در خلوت مشورت نمایند. شاید به خاطر ایشان چیزی برسد و زود ارسال جواب نمایند و با مجدالدوله بهادر - سلمه الله تعالی - نیز اگر اتفاق افتد و وقت خلوت میسر آید ابلاغ سلام نموده، اگر مناسب باشد مشورت را مضایقه نیست. زبانی آنچه حقیقت است اظهار فرمایند حق تعالی امنیت و عافیت بلاد و عباد را بخشد.

عمر من به انجام رسیده و از زندگی اثر جاریست لیکن برای احوال دل می‌سوزد و بر حال چند مفلوکی عاجز که به امید ما برای یک لب نان از اطفال و عیال خود جدا شده‌اند رحم می‌آید. ارحم الراحمین آنچه خیر داند خواهد کرد. زیاده چه تصدیع دهد؟ همگی یاران حاضر را نام به نام سلام برسد. سید عماد الدین خان صاحب تشریف به شهر آورده باشند، سلام برسانند.

[۵۱]

صاحب‌الامقام! بسلامت

مرقومه شریفه هنگام تحریر - که ظهر سه شنبه است - رسیده، تسلی فرمود. به نوعی که حق تعالی می‌دارد گذشته است. از اراده استفسار فرموده‌اند، چه گزارش نماید و کدام اراده؟ آنچه اراده ایزدبست همان خواهد شد.

خنده می‌آیدم، چه می‌پرسی؟ سبب گریه‌های زار مرا

[71 a] مرقوم که جواب مراسلات نرسیده. تا این وقت تأخیر در جواب هیچ رقیمه نشده. توقف درین مکان به هر وضع که سنجیده می‌شود صورتی که توان ساحت ندارد حرکت ازینجا به همان طرف که می‌خواست و روانه شده بود الحال ممکن و صورت پذیر نمی‌گردد و نواحی را تفحصی و دریافتی شد مقدور نیست. حاجی غلام

حسین - که از شدت بیماری هشت نه روز است که او را به شهر رسانیده بودند و هنوز خوب به حال نیامده - قوت رفتار ندارد، در خیال تعیین مکان هست. او را گفته بودم که خود بی اطلاع دیگران تفحص و تعیین نماید. هنوز طاقی ندارد. می خواستم که آدم خود جایی را بگیرد و سببش این که دیگری احیاناً منتظر و جوایای خانه تصور نموده به حالی از خود تکلیف نکند که خجالت باید کشید و ثمره آن را باید چشید. اگر به حال آید و قسمت چنین باشد گوشه‌ای پیدا خواهد شد که چند روز دیگر هم زندان این گرفتار شود. زیاده چیزی نیست که به خدمت اظهار کنم. ناتوانی تمامی دریافته. ربنا آتنا وما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یومَ القیمة انک لا تخلف المیعاد.

اگر بی تفحص جای فرود آمدن احیاناً در نظر باشد اشاره خواهند فرمود و در خصوص باقی مقدمات مرقومه بعقلی و دینی که داشتم از بدو ادراک خواستم زندگانی خود بگذرانم. موافق وقت نیفتاد و تجاوزی که از آن کرده‌ام قدری مواسا و مدارا و همراهی با خُلق بود. زیان هر دو سرا کشیدم و راضی نشدند، امیدوارم که خداوند کریم صفای معاملت مرا با خُلق انیس تنهایی قبر من کند و از ایشان انیس ایشان و بی شک چنین خواهد کرد. یکی می رنجد و یکی منت دارد؛ یکی تهمت می بندد. کمال اخلاق ستوده و حیا را تماشا می کنم. با افرنده [؟] مبادرت نکردم و تقریب نجستم و آشنا نشدم. اگر اعلی آمد اوسط و ادنی را خوش نیامد که چرا می رود و چرا راه می دهد و آمدن ادنی و اوسط اعلی را [71 b] تحیر آورد که چرا رو می دهد و راه دارد و جمله محقق اند بر اعتزال بر وجه ستوده مقدور هزار عیب و اعتراض است و بر عدم ممانعت صد هزار عیب و عار. اگر چه بر طبع راستی سرشده حق گزین سرمویی کوه گران است، اما به آفریدگار متعال قسم که امروز تسلی و امیدواری که دارم از ملاحظه این احوال است. اگر این نبود اصلاً نشان سعادت در خود نمی یافتم و از وفور اندوه و هجوم غم روزی را مقدورم که بگذرانم. چون به چشم بصیرت می نگرم زبان شکر گزاری با این همه الم ندارم و به یقین و برهان می بینم که خداوند کریم را با این عاصی ناسزا چه مقدار لطف و احسان است که یک روز از بشارت خود محروم نمی دارد و تسلی می فرماید و آنچه لایق آن اصلاً نبودم به عمل می آورد و نوید می بخشد. بحمد و به نستعین. در این روزگار میراث آنها که می دانم باین عاصی بخشید این معنی محض حق و صدق محض است که همه از من زیان بُردند و من از همه سود. نظر به خلت حقیقی و روحانی که در میان است، چند کلمه دراز نفسی شد، معذور فرمایند و از رقیمه تا حصول دیدار محروم نسازند.

از برای خانه - که التماس شد - هر که از کسی نباید پرسید. اگر در خاطر شریف باشد اشاره باید فرمود و فقیر حلال زاده خدا داند که چند جا پیغام رسانیده باشد. از آنجا خود چنان که به خاطر شریف رسیده معلوم نمایند. از میرزا امام قلی و حاجی الله ویردی خان خودش باید التماس نمود که بپرسند ترا که طلبید؟ و کدام روز کلمه‌ای با تو زده‌ایم؟ و تو کیستی و من کیستم؟ ربط ما و تو کدام است؟ به اینجا آمدی که فرستاده حاجی الله ویردی خانم. به هر حال چه تصدیق دهم، عفو باید فرمود و از دعای نجات محروم نساخت. باقی ظلکم.

[۵۲]

صاحب من!

تا حال تحریر - که بیست و هشتم جمادی الاولی است - حیات باقیست و به هر حال مستوجب شکر [72 a] نعمای نامتناهی الهی است.

مکاتیب شریفه همگی رسیده، مضامین معلوم شد. این که در تکرار ارسال مراسلات مقصّر می‌نماید از ضعف دماغ و احوال است. آن مقدار حالت وفا نمی‌کند و شوریدگی خاطر مساعدت نمی‌دهد که قلم توانم گرفت و گرمی هوا نیز تنها مختص آن شهر نیست بلکه درینجا هم از حد متعارف گذشته. باری تا به حال لله الحمد عارضه‌ای - که خلاف توقع از مزاج باشد - نبوده و نیست و خوش گذشته.

سخنی که لایق اظهار باشد نیست. چاپاران ناظم که از اول رسیدند از یک منزلی تبریز - که از چول آمده رخصت شده بودند - عساکر را شش ماهه رخصت داده بودند و خود با معدودی در چول اقامت داشته و چاپاران ثانی که چند روز قبل رسیدند معلوم نشد که به ناظم چه نوشته، اصلاً ابراز نمودند در عرض دو ماه رسیده از همدان رخصت شده بودند. جمعیت تمامی در اردوی او بوده. می‌گفتند که عازم بغداد و عرایض انقیاد احمد پاشا می‌رسند سردار به الحاح یاران و رساندن فمّن یعمل اصطلاحی معقولی و تعهد نمودن سرانجام جمیع مهماتی که او فرمایش کرده و در عهده اینها اصلاً نیست پانصد نفر به محصلی گذاشته چو دار شدت گرما به دره افغانه کاکری - سردسیر آن حدود است - رفته اقامت دارد ولی هنوز نیامده و ناظم ملتان با هفتصد نفر و سوار تخمیناً به بهکر رفته نایب او را - که زاهد خان افغان است - از اینجا استمالت و نیابت دادند و او هم پذیرفت. و مومن خان و غیره هر چند خواستند که او را استمالت و

نگاهداری نشد، دشنام شنیدند، از آنجا رفت. حسین بیگ زنگنه که از جانب سردار در آنجا بود به اشارت و التماس مومن خان [72 b] و فرستادن ارقام شاه نزد او - که اختیار هر دو صوبه به ما داده - و این مأمور به رفتن نزد پدر یا محمد شاه است و نظمیات نیز مانع رفتن او شده نگاهداشت و مؤمن خان هم از بهکر به آنجا رفت که شاید او را باز گرداند. دیگر خبر محقق نیست که چه شد، مختلف نقل می‌کنند. حاضر الوقت میرزا محمدعلی - که ده دوازده [روز] باشد - مختلف الاحوال به صورت خودمان رسیده تشریف دارند تا چه پیش آید. ابلاغ سلام می‌نماید، دو کلمه به هزار محبت به شیر افکن خان\* نوشته‌ام. ابلاغ دعا به خدمت همگی دوستان متوقع است. ایام به کام باد برت العباد.

در عرض این مدت ساعتی فضولی خاطر شوریده این چند بیت را که مسوده مرسل شده به زبان خامه داد نقل مسوده منقول عنه را بدیگری که خواسته باشد خواهند داد. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

به میرزایی صاحبی میرزا محمد فاضل - سلمه الله تعالی - را توقع ابلاغ سلام و التماس دعا دارد. از استماع ورود یاران بسویش خاطری که آیا چون بگذرد؟ دارد لیکن به کرم حق تعالی امید قوی است. و السلام.

[۵۳]

صاحب الامقام! سلامت

مرقومه روز شنبه - که حال تحریر است - رسید. احوال خوبی که دارد این است که در گوشه جایی ویرانه بی‌آوازی نشسته‌ام. ضعف دماغ و صعوبات زندگانی خاصه در سفر سراپا پیچ و تاب حیرت افزا به کمال است و نجات از حق تعالی مأمول. از احوال شریف همیشه مطلع می‌فرموده باشند و اوضاع اطراف و شوارع در شهر فی الجمله معلوم می‌تواند شد. اینجا متعذر است اگر حقیقت معلوم باشد مطلع می‌ساخته باشند. نواب صاحب حکیم الملک و متعلقان را سلام بسیار خواهد رسید. ایام مستدام.

[۵۴]

صاحب الامقام! سلامت

امروز که شنبه\* دهم شعبان است مرقومه شریفه بیستم\* شعبان تسلیه بخش گردید.



هنوز در قید زندگانی و تسلیم به حکم مشیّت ایزدی است. می‌خواستیم [73 a] به مناسبت مقام تفصیل حالی و تطویل مقالی نموده اندک دلی سبکبار شود لیکن وقت و شوریدگی احوال مجال نداد دو کلمه‌ای که حاکی از حیات و وصول گرامی رقیمه است اقتضار افتاد. اگر باز در قسمت است فردا پس فردا مصدّع خواهد شد. دو کلمه حسب الفرموده در جواب محمد طاهر خان صاحب ملفوف به رقعہ مرسل شده، شاید تا حال رسانیده باشند. امید تا حیات است از تواتر وصول مفاوضات محروم نگردد. یاران را ابلاغ سلام خواهند فرمود. باز دو سه روز است که باران به شدت است. افضال الهی شامل حال فرخنده مآل. دام ظلکم و عزکم و مجدکم.

[۵۵]

خان صاحبِ والا مناقب! سلامت

هرگاه مقدور شده دو کلمه مرقوم و به خدمت مرسل داشته و چون قدرت و امکان نبوده مقصّر و معذور مانده از رسیدن آن دو کلمه گاه نیز همه وقت اطلاع ندارد. از غره رجب تا امروز - که بیست و هشتم ذیحجه است - شش ماه تمام همین می‌بارد و یک دو ساعت فرصت نمی‌دهد و درین آب این خَلق - که طبع وَرَع دارند - گرسنگی بر سر هم ریخته مرده‌اند و جیفه‌ها را قدری سگ می‌خورد و قدری را سیل می‌برد. ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین. دیگر گفتنی و نوشتنی نیست اگر خدا یاری کرد می‌خواهم از این خرابه برآیم، لیکن مگر قدرت الهی اوری دهد و تازه هم خبر موحشی است که از صوبه شنیده می‌شود. تا چه شده باشد و چه شود. آه آه از حیرت و سرگشتگی و دور ماندگی غریب چه مصدّع شوم. خدا فریاد رس باد - صاحب من استفسار عزت فرموده بودند - غرابت احوال آن دیار و عدم وثوق به قول و فعل همگنان معلوم ولیکن احکام الهی چنانکه هست با وجود ظهور و ایقان - آن چنان که متبصران و علمای شرع راست - تفاوتی فاحش [73 b] در اکثر مواقع با آنچه نزد مسئله دانان از عوام است دارد و تفصیل این معنی محتاج به اطاله است و در رؤیت اهلیه تقلید نمی‌باشد. آری تحقیق و تفحص بر آن نهج که مبین است باید درین ایام بنا بر اخفای بعضی ظن مناخم به علم شرعی در رؤیت شب دوشنبه در خارج این بلد مرا به هم رسید و رؤیت در نفس این بلده نیز مسموع شد، گو شهرت نیافته باشد چون در احکام دینی از بی‌اعتنایی مردم را التفاتی نیست این قسم امور شهرت نمی‌یابد. هلال را فقیر در مزار

خواجه - آن ماه که بودم - خود دیدم و تمام این شهر بنا بر شب بعد گذاشتند - به هر حال از اخبار رؤیت در شب دوشنبه این ماه و ضم قراین و امارات دیگر مرا خود علم شرعی بعید بودن فردا حاصل است، افطار نموده - از [کذا: اگر] حیات من باشد نماز خواهم کرد. باقی هر کس مکلف به علم و تحقیق است بر وجهی که باید. چون زبانی پیغام این جمله به من نوشته شد.

[۵۶]

صاحب من! سلامت

دو رقیمة گرامی به وساطت حاجی صدیقی امروز همین وقت تحریر - که بیست و دوم شوال است - رسید و دو کلمه هم دیروز آدم نایب سوانح آورده بود. از آلام و دل بستگی که معلوم است و از نوشته جات ظاهر می شود دل شکسته متأثر و بی آرام می شود حق تعالی تسلی و رفاهی بخشد. زیاده در مکاره الم به خود راه ندهند و رضای حق تعالی را دیده تا توانند صبور و شکور و فراخ حوصله باشند. چیزی که قسمت است و از آن چاره نیست اگر بر خود به تسلیم گوارا کنند آسان تر می شود و از جزع و غمناکی و بیطاعتی کاری نمی گشاید. از حال من عبرت گیرند و مکاره را آسان بر خود کنند. چون خورد نیست کاسه زهری که قسمت است

با جبهه گشاده ننوشد کسی چرا؟

حقیقت نرسیدن و دیر رسیدن مکاتیب را چه توان کرد - شمه‌ای از آن [74 a] و مکتوب گم شده نایب در مراسله‌ای که چهار روز پیش ازین نوشته بودم به تفصیل مرقوم شده. ان شاء الله آن رسیده باشد درین وقت حالت چیزی نوشتن نبود معذور فرمایند - دو سه مسوده که برخلاف عادت و وقت اتفاق افتاده بود ملفوف نمود نقل فرمایند و فراموش نکنند. یاران را همگی ابلاغ سلام خواهند فرمود.

[۵۷]

در پانزدهم جواب مرقومه شریفه - که چهاردهم رسیده بود - دو کلمه مرقوم و مرسل داشت و مدتی قبل جواب دیگر که نایب سوانح رسانیده بود به صحایب او مرسل شده در هر دو مسوده‌ها بود از رسیدن هر دو اعلام نمایند و حال تحریر - که هیجدهم شعبان

است - احوال به نحوی است که در مرقومه سابق نوشته‌ام، اختلال عجیبی دارد و از سخت جانهاست که تا به حال کشیده، لیکن از قراین معلوم است که چند روزی بیش نخواهد کشید. البته مرا فراموش نمایند.

مسوده‌های مرسله به خدمت حاجی صاحب را نوشته بودند که به دست نیامده از خدمت ایشان گرفتن آسان است. و یازده طومار است آنچه نزد ایشان فرستاده شده، چیزی کم نشود و درین هم دو مسوده ملفوف است و در آن دو مکتوب دیگر به خاطر ندارم که چند پاره کاغذ است و شماره شده مجموع عدد قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات هزار و یکصد و ده است - یکی دو زیاده یا [کم] باشد - آن مصرع دیباچه را چنین اصلاح کنند که:

هزار و یکصد و ده ایدت چو بر شمری

و فهرست ظهر کتاب را هم تصحیح کنند.

خطی که به میرزا محمدعلی نوشته بودند هنوز نزد من است. هر وقت قاصدی کسی روانه شود فرستاده خواهد شد. دیگر ازو خبری نرسیده. احوالات ایران که درست معلوم شد به نقل و نوشتن راست نمی‌آید و خبری از آن نامرد به تازه نرسیده الا این که [74b] دیروز یکی از آدمهای سردار - که در اینجا به طلب خزانه نشسته - می‌گفت که نوشته رسیده که از دیار بکر کوچ کرده بیشتر روانه شده و احوال این شهر خود معلوم از شدت بغض و کینه و نصب و عداوت اینجا چه شرح دهد که دیدنی و دریافتنی است نه نوشتنی. در هیچ جای هند چه که بخارا و هیچ دارالنواصب کارش به این شدت نبوده و نرسیده که اینجا دولت نذر آقا جزو ابیات حکیم رکنا را مدتی پیش به صحبت محمد مهدی شوشتری نزد حاجی صاحب فرستاده، گفته‌ام به خدمت برسانند به صاحبش خواهند رسانید و همگی را ابلاغ سلام خواهند فرمود. زیاده متصدع نتواند شد. والسلام.

۳۰  
۲۱  
۱۸  
۳

[۵۸]

صاحب الامقام! سلامت

وقت تسطیر این ذریعه - که عصر دوشنبه بیست و یکم است - حیات باقی است. چند روز مراسلات شریفه که به همان خوشنود می‌باشد نمی‌رسید. خاطر نگران و تفرقه آلود بود و به سبب نگرانی و انتظار جواب و شدت مراقب محب نیز مقصر شد. دیروز مرقومه شریفه تسلیم نمود. امر سنگه نزد پسرش فرستاده بود رسانید و خود نوشته بود

که خطوط دیگر هم در مترا مانده است. باری دیشب وقت شام جواب آن را فقیر نوشته به معرفت حاجی ارسال خدمت نمود. امروز صبح هم مکتوب مرقوم چهاردهم فیض ورود بخشید و هنگام ظهر آن مرقومه که در راه مانده بود ملفوف به خط علی قلی خان\* بود آن نیز رسیده تسلیه خاطر نمود. حق تعالی ذات گرامی را همین نصیحت و عزت بدارد و این صدیق مشتاق را از دیدارت با حُسن و جوه محروم نسازد. چون در مراسله دیشب شکایت نرسیدن و تلف شدن مکاتیب قلمی شده بود الحال شکر رسیدن را به تعجیل نگاهشتن لازم دید به همین دو کلمه مبادرت شد. چون اصلاً حالت اطناپ نبود اکتفا به این کلمات شد. [75 a] اگر حیات هست فردا به خدمت خواهد نگاهشت و جواب مرسله علی قلی خان نیز مرسل خواهد شد.

[۵۹]

صاحب الامقام!

مدت بیست یوم زیاده است که رسیدن مرهته بستنی گروهی - که راه یک شبه آنهاست - محقق است و این شهر خراب حالی در پناه حکم الهی است. اگر چه به قدر مردم خوفی هست لیکن زیاده اضطراب ندارند. چیزی هست و کسی نیست. مشتی بیچاره مفلوک گدای سوخته درین شهر پراکنده افتاده اند و هیچ چاره ای و تدبیری ایشان را در وسع نیست. لهذا تشویشی هم نیست حق تعالی دفع شر اشرار از عباد کند. مردم می گویند غنیم هنوز در جمعیت است و دعوی خراج صوبه دارد و کسان جات هم نزد او آمد و رفت دارند شاید جات با او بنائی بگذارد، هنوز معلوم نیست که چه می شود لیکن جات در تهیه استعداد خود می کوشد. این سخنان شنیده می شود اگر نزدیک تر آیند حالت این شهر معلوم از تنگی مردم تاب یک روز ندارند. لطف الهی شامل احوال خواهد شد. ابلاغ سلام به خدمت نواب صاحب و همگی کرام خواهند فرمود. ظلکم ظلیل.

[۶۰]

صاحب الامقام! سلامت

امروز که هیجدهم است مرقومه شب چهاردهم نیز فیض ورود بخشید. هر رقیمه که رسیده البته دو کلمه جواب را مرسل داشته و به سبب تشویش که خاطر فاتر را از

رهگذر آزار - که مبدل به صحت باد - عارض است در نهایت عجله دوسه نوبت مبادرت به رقیمه در استفسار و استعلام احوال خیر مآل شده چه توان کرد که این نوع در رسانیدن قصور می نمایند. همیشه مترصد مؤذۀ صحت مزاج گرامی می باشد و از حق تعالی همین مسئلت می دارد. حالت روحانی و جسمانی محب مجملاً معلوم تواند بود که چگونه باشد. شدت گرما و گرد و غبار این ویرانه در این وقت مگر مثل ایام جوزا و سرطان آنجا باشد [75 b] صفای دماغ و انتظام احوال تماشا دارد. چندین روز است که هر روزه خلقی کثیر فوج فوج زن و مرد و اطفال اکثر پیاپی به حال تباهی داخل این خرابه شهر می شوند. سرکردان مساکن خود را از آمد آمد غنیم انداخته و این مُشت گدائی بی ردیائی که درین شهراند از دیدن این اوضاع هراسیده و مضطرب می شوند. احوال آنها که به این خرابه در ریزشند نوعی است که از شنیدن آن دل از جا می رود. درین سر کوجه و بازار صمیم قلب زبان و دعا و دوام بقای مملکت مداران علیهم ما علیهم گشوده اند کیست؟ آنجا که جانی بدهد و اگر درین همه خرابه ها که بر سر هم افتاده درآیند شب چه که روز روشن کهنه آزاری اگر داشته باشند برده زخم می زنند و می کشند. باری چه توان نگاشت؟ احوال رحلت مغفور حاجی الله وردی خان که مکرر قلمی فرموده بودند بر دل مجروح گذشت آنچه گذشت. چند کلمه در جواب میرزا عبدالرحیم مرقوم است مکرر مرقوم فرموده بودند که قاصد او چنین و چنان از وقتی که مکتوبش ملفوف به تقویم رسیده. تا این وقت نوشته ازو نرسیده بوده و مرا هم حالت نوشتن جواب نشده. درین وقت دو کلمه نوشتم از قاصد و نامه خود اینجا اثری نیست تا کدام صادق القول از صداقت کیشان دهلی چیزی به خدمت عرض کرده باشد.

نواب صاحب حکیم الملک را ابلاغ سلام خواهند فرمود و هم چنین سید عمادالدین خان صاحب را و محمد طاهر خان صاحب و مولانا عبدالعظیم و سایر حاضران را. زیاده چه تصدیع دهم. امید که به زودی یاد و شاد فرمایند. حق تعالی به صحت هنگامی دارد.

رقیبه  
۸۳  
۳

[۶۱]

صاحب و الامقام! سلامت

هنگام تحریر - که عصر جمعه سلخ ماه است - سه مرقومه به یک بار رسید. یکی به تاریخ شب بیست و هفتم و دو پیشتر. تا این وقت حیات بحمدۀ تعالی باقیست. حالتی

ندارم. صغف مزاج و مکاره [76 a] چیزی در من باقی نگذاشته. حق تعالی سعادت حقیقی نصیب این ناتوان نماید.

لشکر غنیم در پنج گروهی است. چهار یوم قبل یک صد سوار ایشان به شهر آمد. بیچاره نایب در خانه فرود آورد. دستکی داشتند که فلان سر کرده که همراه این صد کس است روزی صد رویه و باقی را هر کس پنج رویه خرج بدهند. چهل کس ظاهراً به مترا فرستاده‌اند و سخن‌شان ظاهراً این که برای محافظت شهر فرستاده‌ایم و هر ساعت فرمایش‌ها دارند. یک روز یا در روز را نایب سرانجام نموده و او خواستند از مردم شهر تحصیل کنند. ساهو کاران تن ندادند. نایب گفت من خود دیناری ندارم از کجا بدهم به هر حال به این نحو بود و اکثر مردم غنیم به دفعات آمده معامله در شهر می‌کردند. امروز وقت طلوع آفتاب چند نفری از مردم غنیم به پست حصار قلعه رفته بودند کنار دریا برای غسل و شنیدم آنجا قلعه دار پالیز کشته اسپه از ایشان در پالیز رفت با خود هم خیاری چیدند. فالیزبان منع کرد. ایشان به حکم غرور عظیمی که دارند ممنوع نشده. پیاده‌های قلعه دویدند و از بُرج‌ها هم تفنگها زدند. هشت نُه نفر بیش نبودند. چند نفر کُشته شد و چند نفر زخم دار و مردم بازار هم دکانها بسته رفتند و بر هم خوردگی عظیم شد. آن چند سواری که با سر کرده‌ها نایب فرود آورده کمر بسته خواستند، لشکر خود بردند. باز مردم به التماس و تسلی بگذاشتند تا این وقت خود هستند باید دید ازین چه شود. حق سبحانه عواقب بخیر کناد.

صاحب من! حرکت ازین مکان ممکن و مقدور نیست. تفصیلش طولی دارد. هر چه خداوند متعال خواستند و مقدر است همان خواهد شد. عواقب مقرون به سعادت باد. ابلاغ سلام به همگی یاران و التماس دعا را ملتمس است. زیاده چه تصدیع دهد. ایام به سعادت مستدام باد.

[۶۲]

خان صاحب والامقام! سلامت

[76 b] امروز - که جمعه غره رجب است - هنوز رمقی از زندگانی مستعار باقی و داعیست. رقیمة قویمه فیض ورود بخشیده، بر احوال اطلاع حاصل آمد. خداوند متعال به فضل و کرم یآوری فرماید. مشاهده اوضاع روزگار جان و دل را هر روز هزار بار سوخت و هنوز زنده‌ام. درین بیماری و فروماندگی که به بنارس رسیده افتادم. به سبب

خود سری و انحراف عامل که از دیرگاه چنانست لشکر ظفر اثر به عزم قلع و قمع او در رفتن(؟) ملک عازم شده رسیدند. عامل مقابله و مقاتله ننموده به مقام‌های سخت و قلاع کوهستان که دارد رفت. ایشان شروع به غارت و سوختن و نهب زراعات نموده اثری باقی نگذاشتند. رعایا همگی فراری و مردم سکنه هم نیم پیشتر گریختند و ضعفا ماندند. مدتی به این اختلال و صعوبات گذشت. آخر با او معامله کرده، باز او را کماکان گذاشته سه چهار روز است که معاودت به او داده نمودند. دو سه ماه قبل شنیده شد که شیخ حسن بیچاره بی آن که کسی را خبر کند اضطراراً گریخته خود را به عظیم آباد رسانید و از آنجا نوشته‌اش رسید. از قیامت خبری می‌شنوی. نمی‌توانم نوشت و فایده هم بر آن مترتب نیست لهذا مَهر سکوت بر لب، پاره‌های جگر را در زیر دندان دارم. و السلام والاکرام.

[۶۳]

جان من! صاحب من!

از خداوند کریم عزت و رفاه دارین و سعادت و عافیت نشاتین والامقام را مسئلت می‌نمایم. چون از سر عجز و اضطرار است شاید به عَزَّوَجَلَّ مقبول مقرون گردد. فراموش نفرمایند و توجه خاطر دریغ ندارند. زیاده سخنی نوشتنی ندارم و طاقت و توان هم سخت نایاب. ایام به کام مستدام باد.

[۶۴]

جان من!

امروز که یکشنبه یازدهم است این دو کلمه از سرای انباله مرقوم می‌گردد. کیفیت مشقتهای این چند روزه سفر قابل ذکر و از تکثر وجوه اسباب مجال [77 a] اظهار نیست. حق تعالی آخر امر را مقرون به خیر و نجات گرداند. کاش ملاقات میسر بودی که شمه‌ای از سرگذشت نقل نموده موجب عبرت گشتی.

ناامنی و تعدی طوفان فتنه را چه شرح دهد که به یقین در روی زمین هرگز به این صورت که درین مملکت منحوسه است نبوده. حق تعالی بنیاد رؤسا و مستاجران را از بین برکند.

در پانی پت یک روز مقام کرده پنج شش قبضه کمان گرفته به مفلوکان رفیق قسمت

شد و آن روز بنده درگاه به تعلیم کمانداری گذراند. و از کرنال چون حرکت مُحال بود دوازده نفر بهادران تفنگچی هندی هم گرفته روانه شدم. در منزل عظیم آباد خراب - که شانزده هفده گروه راه است - سواران و پیادگان - به اصطلاح حرام زاده - هجوم آوردند. عین ظُهر بود و تفسیدگی و حرارت به حد نهایت، مجال تابوت نشینی نماند. دو سه جا که بازار گیرودار تنگ شد پیاده شده تخمیناً ربع فرسخ پیاده رفتیم تا قدرت و توان باقی نماند و حق تعالی حراست عاجزان نموده یاران دستی نیافتند. والله الحمد کسی هم مجروح نشد. از آن روز تب شدید و درد سینه و ناخوشیهای دیگر عارض است و تا حال خود حیات باقیست. توقع این که فراموش نمایند و ابلاغ سلام به نواب صاحب حکیم الملک و سایر دوستان کرام باجمعهم خواهند فرمود.

[۶۵]

جان من!

به مقتضای طولِ امل - که می‌پنداشتم ندارم و ظاهر می‌شود که به آن صفتِ رذیله گرفتارم - احتمال رسیدن به لاهور هست و از آن غریب‌تر امیدِ نجات و بیرون رفتن از آنجا نیز هست. چند کس مردم سردار - که در شاهجهان آباد بودند و ارادهٔ مراجعت داشتند - اگر تا رسیدن این رقیمه حرکت ننموده باشند لطف فرموده به وساطتِ احدی که با آنها آشنا باشد فرمایند که در ورود به لاهور [77 b] مرا از ورود خود و ارادهٔ حرکت خود اعلام کنند. اگر چه احتمال است که خبر ورود و حرکت آنها مشتهر خواهد شد، اما نظر به انزوا و بیخبری خود ممکن است که مطلع نشود و اگر آنها اطلاعی بخشند بد نیست. شاید توفیق الهی امدادی به حالِ این عاجز کند و از آنها باز نماند. زیاده متصدع نگشت. ایام به کام باد.

[۶۶]

خان صاحب والا مقام! سلامت

این چند حرف در چهارم شهر شعبان التماس شد. در حالی که مرقومهٔ شریفه را مطالعه نموده دل و دیده آشفته به های‌های گریست. نمی‌توانم چیزی نوشت فقیر به این خرابه شهر در حالت بیماری به چندین مرض مهلک از عظیم آباد فرار نموده رسیده بود و از عجز بشری افتاده دیگر به هیچ وجه امکان جنبش نبود. از قضایای فلکی و ناسازی



عامل اینجا ناگهان لشکر ظفر اثر رسیدند. ویرانی نهایت رسید. مردم یا گریختند یا مُردند. محصولات به غارت رفت و منازل سوخته شد. عجب اینست که هنوز این نفس مرا در کشاکش دارد. این هنگامه و این حیص و بیص بیان کردنی نیست. خاکمان این انبوهی را هم دیدیم تا این که عامل را باز به حال نموده معاودت کردند و برای اخذ زرازو جمعی از سپاه را گذاشته‌اند چنان که تا امروز هستند مذکور می‌شود که درین چند روز خواهند رفت و اختلال اوضاع این بلده به کمال است. درین همه انبوهی این عاجز را در خصوص حصول صورتی جاگیر سر کار هیچ موقعی و مخاطبی که فی الجمله امیدی باشد میسر نیامد مگر این که از فرط اندوه و بیقراری با بعضی بلکه با جمع کثیری از نیکان که گاهی حاضر می‌شدند و همه در سرگردانی و عجز شریک بودند در میان گذاشته افسوس خورده می‌شد و هیچ کس را ز آه تدبیری و علاجی در نظر نیامد.

نواب محمدقلی خان بعد از ورود نواب شجاع الدوله به این حدود اقامت در پای قلعه چناده - که هفت کروهی این لشکر رسیده - فرود آمده بود از همانجا و همان [78 a] راه مرخص شده به اله آباد معاودت نمودند. دیدن ایشان و دیدن همراهان مرا میسر نشد مگر میرزا داود و میرزا عموی بیچاره که روزی به بنارس آمده مرا دیدند در کمال شکسته حالی، و آقا ربیع - چنان که مسموع شد - در اله آباد می‌باشد و درین سفرها همراهی نمی‌تواند کرد و بعد از ورود بنارس شنیدم که شیخ حسن از فرط اضطراب و زحمتهای آن که احدی را کند شب از اوده فرار نموده به راه غیر متعارف به عظیم آباد رفت. در مقبره پدر برهان الملک فرود آمده تا حال آنجاست و اوضاع عظیم آباد و بنگاله که اختلالش از مرگ مهابت جنگ و بودن آن پسر به تنهایی هزاران درجه افزوده اکثر مردم سکنه در خیال فرار به این طرف‌اند. سبحان الله و الله اکبر و پریشانی احوال این لشکر از حد گذشته طرفه احوال‌یست. خلاصه این که اگر ممکن تواند شد در دهلی اگر لچهن ناراین به وسایط توانند ساخت به نوعی که متعدد شود رساند تواند کاری پیش رفت والا با مردم اینجا ممکن نمی‌نماید که صورتی گیرد مگر با پسر اسحاق خان کسی ساخته باشد که او از دل و جان ساعی شود. یا باعلی خارجی این قسم سازشی باشد که او مثل کار خود ساعی شود. دیگر ازین مردم به نظر نمی‌آید یا با جمعی دیگر که نام آنها نباید گفت سازشی چنان باشد دستی از دور بر آتش داری. صاحب من! این سخنان قابل نوشتن نبود. خجلت بی اندازه می‌کشم. چکنم چاره ندارم و سکوت هم مناسب ندیدم، مبادا حمل به نوع دیگر فرمایند. نه جای گفتار است و نه مقام خاموشی.

گستاخی به این چند کلمه کردم. خون از دل و دیده روان است. ایام به کام و لطف الهی مستدام باد\*.

[۶۷]

صاحب من! سلامت

ملاطفت نامه گرامی - که صادر از عین و داد و محض خلوص اشفاق بود - رسید و خجالت بی اندازه که داشتم افزود. باید دوستان هر چه بینند از قبایح و تقصیرات دوستان درگذرند و اصلاح احوال ایشان را به دل و زبان خواهند که چه فرموده‌اند و فرموده‌اند بجاست. منتهی ما در کمی و کوتاهی و اگر امری هم در مقام معذرت [79 a] باشد حالت وفا نمی‌کند و مقام گنجایش ندارد یا عفو یا عقوبت را خواستار و آماده‌ام. این قدر هست که شاید [نزد اذکیا] پوشیده می‌شد که در عالم کون و فساد و موطن حادثات همیشه حالت بر یک قرار نمی‌تواند ماند. اگر آزرده دل، درمانده بیمار، عمر بر باد خسارت داده‌ای از بیم گزند بینوایی افسرده و از گفته درماندگی و خموشی و تنهایی گزیند چندان عجب و قبیح نبوده است. خلاصه این که مجموع اعتراضات که به دیده انصاف دیده شود زیاده برخلاف تعارف چیزی نیست و ازین معنی این فقیر نادان غافل نیست که خلاف تعارف کرده و این که حق کرده یا باطل معقول واقع شده یا نامعقول عالم خفیات بر آن آگاهست و فقیر در مقام بیان و براءت از آن نیست. اگر مورد ملامت و تقبیح و تشنیع بر استاد مخالف بر عقل ما شرع شود معترف و مقرر است چه جای مخالفت عرف به هر حال اگر در سبب حوصله عفو جرایم عاصی گنجد عفو از شیم کرام است و سخنان مردم - که فرموده‌اند: صل علیهم و علی اقوالهم و دام برکاتهم و فیوضاتهم. در خصوص رسیدن به خدمت راحت و سعادت داند لیکن معین نمی‌نماید - هر نوع شود و تواند. توفیق امداد خواهد کرد. دام ظلکم.

[۶۸]

صاحب والامقام! سلامت

امروز - که بیست و چهارم است - دو رقیمة کریمه - که مورخ به سیزدهم و شانزدهم بود - تسلیه فرمود. مکتوب میرزا عبدالرحیم در یکی ملفوف بود و مراسلات شریفه درین ماه همه رسیده و همگی بی فاصله جواب مرسل داشته. شاید آنچه نرسانیده

باشند نیز برسد.

صاحب من! عجب است که بر حسب اتفاق اگر گاهی دو کلمه از حقیقت جالی و نقل مقالی قلمی فرموده‌اند معذرت می‌نگارد که نمی‌خواستم بنویسم. این خط از کمال یکجتهی و نهایت مؤانست... [یک کلمه ناخوانا][79 b] محمول بر بی‌الفتی و برنگارش اگر هیچ فایده حاصل نشود خود اکثر اینست که اثر عبرتی و آگاهی می‌بخشد. درین مضایقه نخواهند فرمود. محب عیار روزگار گرفته و به همه کس شناساست و سود خود در بیگانگی و دشمنی خلق دیده دوستی انسان تمام ضرر نفعی اگر می‌رسانند در شرارت و بد نفسی و خصومت سگالپست. ازین معنی نفس را المی نمی‌رسد که معادله با سودش کند.

و الحمد لله رب العالمین اگر چه اوایل ماه چندی اصلاً بارش نشد و گرما به شدت گرفت، اما هشت ده روز باز بارانهای مکرر بارید. زمینهایی که به کمال تشنگی رسیده بود سیراب شده. حاصل اطراف و نواحی اینجا امسال بسیار خوب شده. مردم این فصل را بر چندین سال گذشته راجح می‌گویند. احوال نگاشتنی راقم اینست که هنوز حیاتی هست و گذشته بیماری مردم هم چنان است که یکی بهتر شد و دیگری به جای اوست. آزار تب در شهر شیوع یافته. عواقب بخیر شود.

[۶۹]

صاحب والامقام! سلامت

مرقومه شریفه تحریر بیستم رمضان المبارک دیروز پنجشنبه ششم رسیده، تسلیه نمود. هنگام تسطیر که جمعه هفتم است هنوز زندگانی باقیست.

جواب مکتوب میرزا امام قلی و میرزا عبدالرحیم را فرستاده‌ام، شاید به خدمت رسیده باشد. مکتوب حاجی صادق که مرسل فرموده بودند از دوکان دیگر آورده رسانند تعجب آمد و پرسیده شد، معلوم شد که آن صرافان با هم رابط و شراکت دارند. به هر حال این نیز رسیده. نوشته میر سمیع نرسیده است. حالت این خرابه و احوال خود را چه نویسد که این ایام گرما به شدتی رسیده است که هلاکت مردم را نقل کردند. چون چندین روز است که بارش منقطع و اراضی خشک شده. روزها عطش مستولی است و خود به حالتی که هست مشغول تیمارداری است. چه اگر یکی به شد، پنج شش نفر

دیگر غریب بیچاره می‌افتند.

حق تعالی تسهیل این یک دو نفس [80 a] باقی مانده ما خواهد کرد. انشای حالات سمت قندهار که قلمی فرموده‌اند اینجا دیگر خبری نرسیده. چنان خواهد بود آنچه پیشتر نوشته رسیده بود اظهار نموده دیگر اطلاعی نیست.

نواب صاحب - سلمه الله تعالی - را ابلاغ سلام خواهند فرمود و از زبان محب ملتمس خواهند شد که توقع به یمن همت و توجه باطنی است که از خاطر فراموش نفرمایند. همیشه خود و یاران و منسوبان بسلامت و آرامش باشند. محمد طاهر خان صاحب را سلام رسد.

چون اظهار وعده باغبان بعد از انقضای یک ماه نموده بود زیاده گذشت به تفحص او درآمده به هزار حبله که در آستین دارد درآمد. باز وعده به فروختن چیزی از میوه مثل لیمو یا غیر آن نموده بودند چون دیده شد که خالی از اشکالی نیست و مرا از قید و حبس کسی خوش نمی‌آید ناچار پیاده حاکم را که مزاحمت نرساند و حبه نگیرد باین شرط بر او گماشتیم از حبس او چیزی حاصل نمی‌شود، چه به اصطلاح «لُجه»\* است و بهانه خرابی بدست او خواهد بود لهذا او را مطلق العنان داشته آن پیاده محصلی می‌نماید و چند روز قبل شنیدم که قریب به سی روپیه از او به عمل آمده نزد پسر امر سنگه است که باقی را هم استخلاص نموده همه را به خدمت ایشان مرسل دارد. خدا کند که موجب خجالت فقیر نگردد.

صاحب من! از بس اشارات به ارسال مسوده در مکاتب شریفه رسیده و حالت چنان که شاید هیچ کس زنده این حال طاری نه کدام مسوده داشت که مرسل دارد. دیشب گویا از همت سامی به قدر نیم ساعت بعد از عشا این چند بیت مسوده شده ملفوف شد. بعد از نقل باز به شیر افکن خان خواهند رسانید و البته از دعا و ارسال مفاوضات محروم نخواهند فرمود.

## پاره‌ای تعلیقات

(به ترتیب شمارهٔ مسلسل رقعات)

### مقدمهٔ مجموعهٔ یکم:

استاجلو، ایلی ترک در عهد صفویه که احتمالاً الگای اصلی آنان در ناحیهٔ قارص بوده است و در ۹۱۳ هـ رئیس آنان محمد خان بن میرزا بیک خلیفه که با شاه ایران خویشی سببی داشت به حکومت دیار بکر منصوب شد. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۵، مدخل «استاجلو». [استاجلو از طوایف بزرگ قزلباش، و در واقع مهم‌ترین طایفه از اویماقات قزلباشی، از مشاهیر امرای آنها خان محمد استاجلو است که در ۹۱۳ هـ. ق به حکومت دیاربکر از جانب شاه اسماعیل صفوی منصوب شد. مکرر با علاء الدوله ذوالقدر جنگ کرد و در حدود دیاربکر چندان قدرت یافت که به سلطان سلیم خان پادشاه عثمانی نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت. طایفه استاجلو که محل اصلی آنها ظاهراً در حدود قارص بوده است، در عهد سلاطین صفویه غالباً نفوذ و اعتبار تمام داشتند و در سلطنت شاه عباس اول نیز سهم مهم برعهدهٔ آنها بود. (دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، ص ۱۲، مدخل استاجلو).]

### رقعهٔ ۱

در دیوان حزین لاهیجی، ص ۲۰۴: درین چمن سر کلک تو سبز باد حزین.

### رقعهٔ ۶

ظاهر حزین با این رقعه روی کاغذ جداگانه اشعارش را نیز به مخاطب خود فرستاده بود، ولی گردآورنده آن کاغذ را در دست نداشته است.

### رقعه ۲۳

در تاریخ و سفرنامه حزین لاهیجی، ص ۲۷۰ نیز آمده که نادرشاه پس از متصرف شدن قندهار حکم کرد «هر کس موافق حال خود منزلی عمارت کند و خود نیز به برآوردن حصار و بروج و ساختن منازل و ابنیه عالیه اشارت نموده معماران و عمله که جمیع کثیر همراه داشت به اندک مدتی در انجام آن کوشیده، در جنب قندهار شهری عظیم آراسته پدید آمد و به «نادر آباد» موسوم گشت.»

### رقعه ۲۸

دیوان حزین لاهیجی، ص ۳۴۱: همراه گل نیامدهام تا خزان روم [کذا]

### رقعه ۳۲

\* دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر و زوّار، تهران، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۱۸ - ۱۱۹  
\*\* این اشعار غزل در دیوان حزین (چاپ صاحبکار) نیامده است.  
\*\*\* بنگله یعنی خانه اعیانی.

### رقعه ۳۴

\* یعنی والده میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.  
\*\* پالکی یعنی تخت روان یا محفه‌ای که [با سوار] بوسیله مردها به دوش کشیده می‌شود.

### رقعه ۳۵

\* یعنی والده میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.  
\*\* شادی یعنی عروسی.  
\*\*\* یعنی همشیره میرزا حسن علی که مخاطب نامه است.

### رقعه ۳۸

حزین نسخه‌ای از گزیده دیوان خود به سید عماد الدین خان اهداء کرد و بر پشت آن نوشت:

بسم الله خير الاسماء، این منتخب دیوان به عنوان یادگاری به خدمت  
سلالة الاعاظم الاکابر مجدالآخر و اشرف و الفخر [کذا] و اليها بقیة اسلافه  
الکرام میرزا امام قلی الحسنی الحسینی المخاطب به عماد الدین خان دام  
افضاله پیشکش نموده شد. امید که وسیله یادآوری شود. حرّره الفقیر الی الله  
الغنی محمد المدعو به علی عفی عنه بالنبیّ و الولیّ، فی عام ۱۱۵۱ حامد الله  
حق حمده.

این نسخه هم‌اکنون در کتابخانه سالار جنگ، حیدرآباد موجود است. ر - ک: محمد انصار

الله، «مُهرین، ترقیمه، متفرق تحریرین»، ترقیمه، مُهرین، عرض دیدہ (سمینار ۲۸ - ۳۰ ستمبر ۱۹۹۴، کی مقالات اور روداد)، خدا بخش اورینتل پبلیک لائبریری، پتنہ، ۱۹۹۸ء، ص ۱۲۶؛ فہرست مخطوطات سالار جنگ، ج ۵، ص ۲۸۴.

#### رقعہ ۴۱

داک. داک، یعنی پُست / Post

#### رقعہ ۴۴

ہندوی نوعی حوالہ پرداخت پول کہ امروز ہم معمول است یعنی برات.

#### رقعہ ۵۲

نواب بندہ علی خان باسطی ملقب بہ شیرافگن خان (م ۱۱۹۹ ھ) کہ از شاگردانِ حزین بود و اشعار خود را از نظر حزین می‌گذرایند. این سلسلہ تلمذ تا چندین سال باقی ماند. باسطی در یکی از بیاض‌های خود می‌نویسد:

احقر العباد بندہ علی باسطی کہ این بیاض را تألیف نموده است، غرض نوشتن تذکرہ نیست کہ احوال کسی را می‌نوشت، زیرا کہ تذکرہ نویسی آفات بسیار دارد و تفصیل آن بہ طول می‌انجامد، لیکن چون بعضی از تذکرہ نویسان معاصر در ذکر احوال بندگان شیخ محمدعلی حزین دام افضالہ عبث عبث بہ میان آورده‌اند، بنابراین ضرور شد کہ برای رفع گمان ناظرین آنچه نفس الامر است گزارش نماید... بعد از وفات آن سید [میر افضل الدین محمد ثابت] چون این ہیچ مدان را تسلی از حصول معلومات فن شعر حاصل نشده بود، بہ خدمت شیخ موصوف ربط نیاز و اخلاص بہ ہم رسانیدہ و ہر چند ایشان ہیچ کس را شاگرد خود قرار نمی‌دهند اما بر بندہ این قدر التفات داشتند کہ اشعار سابق مرا تمام ملاحظہ فرمود بعضی جا اصلاح ہم دادند و بر خامی آن کلام آگاہ نمودند و من آن دیوان مرتب را در آب شستم و بعد ازین بی این کہ در فکر موزون کردنِ مصرعی افتادہ باشم، قریب دوازده سال ادراک صحبت شیخ میسر بود او باز قصد شعر گفتن نداشتم.

(بیاض باسطی، نسخہ خطی کتابخانہ ملی پاکستان، اسلام آباد، شمارہ موقت ۲۹۲، ورق ۲۴۶ الف / ب). احتمال می‌رود کہ برخی رقعات حزین در این مجموعہ خطاب بہ شیرافگن خان نیز باشد.

#### رقعہ ۵۴

یکی ازین تاریخ‌ها سہو کتابت است. ممکن است کہ تاریخ اول دہم رمضان باشد.

#### رقعہ ۵۸

شاید همان علی قلی خان والہ داغستانی صاحبِ ریاض الشعراء کہ با حزین روابط نزدیک داشت.

### رقعه ۶۶

در نسخه لاهور، بعد ازین رقعه شماره ۶۳ دوباره نقل شده است.

### رقعه ۶۷

اصل این اصطلاح از همان لُج و لَچَر فارسی است. در اُردو نیز به معنی فرومایه و پست و قُلدر به کار می‌رود. قطعاً حزین این اصطلاح را در تناظر فرهنگی شبه قاره به کار برده است.

